

## گفت‌و‌گو با کارگردان

تصمیم‌شان را می‌گیرند و به قضاوتی در مورد هر چیزی می‌رسند لزوماً در پی کشف حقیقت ماجرا نیستند. در واقع با موافقت، مخالفت یا ابراز علاقه کردن راجع به موضوعات و آدم‌ها، موضع خودشان را شفاف می‌کنند. بهانه‌های مختلفی را هم جور می‌کنند برای آن؛ مثلاً علیه کسی بیانی‌ه می‌دهند. واقعه‌ای را محکوم می‌کنند. از یک چیزی حمایت می‌کنند. می‌خواهند اعلام کنند ما با این نوع حمایت، تأیید یا تکذیب در این دسته‌بندی هستیم. آنها در این بازی‌ها دنبال پیدا کردن خودشان هستند. نه همه آدم‌ها البته ولی خیلی‌ها این گونه‌اند. تو هم نمی‌توانی تشخیص دهی کی دنبال حقیقت ماجراست و کی نیست. بارها راجع به ماجرای توضیح می‌دهی و می‌بینی کسانی که نمی‌خواهند بشوند نمی‌شنوند و فقط انرژی خود آدم تلف می‌شود. من تصمیم گرفتم تمام تمرکز را بگذارم روی کار خودم یعنی فیلمسازی. یعنی بعد از مدتی متوجه شدم توضیح دادن در مورد تغییر دادن قضاوت‌هایی که مورد من یا فیلم‌هایم می‌شود وقت من را می‌گیرد و بخشی از ذهنم را درگیر می‌کند. مانع بزرگی برای ساختن فیلم‌های بیشتر و کارهای بزرگ‌تر است. در نتیجه از یک جایی تصمیم گرفتم هیچ توضیحی ندهم. حتی وقتی آدم‌ها اشتباه می‌کنند تلاش نمی‌کنم آنها را از اشتباه دریابورم. چون زمان همه چیز را روشن می‌کند و ما به‌عنوان فیلمساز با طیف گسترده‌ای از مخاطبانی که فیلم را می‌بینند در ارتباط هستیم نه محدود آدم‌هایی که اظهار نظر می‌کنند. محدود، منظورم در مواجهه با خیل تماشاگران سینماست. شاید در ظاهر محدود نباشند اما مثلاً وقتی چند صد هزار نفر یا در بعضی موارد حتی دوسه میلیون نفر فیلمت را دیده‌اند دیگر چه فرقی می‌کند اگر آن طرف هزار نفر هم در حال بدگوئی باشند. برای من از یک جایی به بعد دیگر مهم نبود چون من کارم را انجام می‌دهم و آن ارتباطی که باید بگیرم و آن دامنه‌ای از مردم را که باید با من به گفت‌وگو دریابند پیدا کرده‌ام و دلم به آن خوش است. اما اینکه آزاددهنده بود یا نه؟ باید بگویم چرا؛ آزاددهنده بود. واقعیت این است که گاهی آنقدر بعضی حرف‌ها غیرمنصفانه و براساس مستندات غلط بود که برای من خیلی تلخ بود ولی احساس نکردم باید پیام وسط خیابان فریاد بزنم و بگویم شما دارید اشتباه می‌کنید. مثلاً شما می‌دانید که من یک فیلم اولین کارم، «ایستاده در غبار» را با سازمان اوج کار کردم و بعد از آن سه فیلم دیگر ساختم و این فیلم پنجمین فیلم من است. هنوز آدم‌هایی فکر می‌کنند سازمان اوج تهیه‌کننده تمام فیلم‌های من است و این فضا سازی منفی باعث شده است یک دروغ تبدیل به باور شود برای عده‌ای. اگر کسی از من بپرسد به او می‌گویم که من تنها یک فیلم و همان فیلم اول را با آنها کار کردم نه فیلم دیگری اما خیلی فیلمسازهای دیگر هم کار کردند با آنها. ولی در مورد من این ماجرا خیلی پررنگ‌تر اتفاق افتاده است. فکر هم می‌کنم آدم‌هایی جایی نشستند و این بازی را دوست دارند که این حرف‌ها را گسترش دهند. در نتیجه من خیلی سعی می‌کنم توجه نکنم و کارم را بکنم. مهم این است که من برای هر کاری که انجام می‌دهم برای تک به تک جزئیات آن کار دلایلی برای خودم دارم و تا وقتی که مردم کارهایم را می‌بینند و دوست دارند من راضی‌ام از شرایطی که دارم. وقتی به من بی‌توجهی شود از سمت مردم سعی می‌کنم خودم را تصحیح و مسیر تازه‌ای انتخاب کنم. مثلاً این اتفاقی که در «درخت گردو» افتاده به‌هر حال برای من یک انتخاب بود. برای اینکه روشن‌تر مسیر را ادامه دهم. تکلیفم روشن‌تر باشد وقتی دارم این راه را در سینما می‌روم.

**خب برویم سراغ درخت گردو. ما بازیگران کرد در سینمای ایران داریم اما شمایه سراغ یک بازیگر بسیار متفاوت برای بازی در چنین نقشی رفته‌اید. انتخاب معادی‌ودر چیدمان میناساداتی وبازیگر نقش مریم از کجا آمدو مهم‌تراز آن حضور مه‌ران مدیری چه قدر انتخاب بود چه قدر پیشنهاد مصرانه‌تهیه‌کننده؟**

در مورد پیمان معادی؛ ما یک فیلمنامه‌ای داشتیم با یک شخصیت محوری که قرار بود بار مهمی از فیلم را به دوش بکشد. بالطبع حتماً باید سراغ یکی از بهترین بازیگران سینمای ایران می‌رفتیم. گزینه‌هایی داشتیم و فکر کردیم به آنها اما فیلم حرفی دارد که به‌نظرم آمد می‌تواند فراتر از مرزهای ایران باشد. حرفی بود که باید بیرون از ایران هم شنیده می‌شد و غیر از اینکه پیمان بازیگر بسیار خوب و درجه یکی است و توانایی‌ها و قابلیت‌هایش را می‌شناسیم

و بارها دیده‌ایم غیر از این به‌لحاظ وجهه بین‌المللی پیمان خیلی بازیگر منحصر به‌فردی است. یعنی شبیه‌اش را نداریم یا خیلی کم داریم. در نتیجه یکی از مهم‌ترین گزینه‌های ما پیمان بود. فیلمنامه را خیلی دوست داشت. با هم گپ زدیم و نقطه‌نظراتش را شنیدیم؛ و البته یکی از نگرانی‌هایم همین زبان کردی بود که هم خودش دوست داشت این چالش را و هم ما استقبال کردیم از آن و مطمئن بودیم بازیگری مثل پیمان از پس این کار برآمده و خیلی تجربه مربی زبان کردی‌اش بخوبی از پس این کار برآمده و خیلی تجربه و اتفاق خوبی بود. در مورد نقش دکتر هم باید بگویم نه فقط برای آقای مدیری که در مورد همه بازیگرها تعامل و گفت‌وگویی با تهیه‌کننده آقای احمدی داشتیم. این طور نبود که بگویم این انتخاب من است و این انتخاب توست. ما از اول در جلسات مشترک راجع به نقش‌های مختلف و بازیگران مختلف صحبت کردیم. دلایل مختلفی داشتیم برای انتخاب هر کدام از بازیگران. مثلاً یکی از چالش‌ها این بود که بازیگر شناخته نشده انتخاب کنیم به نفع فضای مستند فیلم؛ یا بازیگر چهره بگذاریم. ولی در نهایت چون فیلم را قرار بود طیف وسیعی از مخاطبان ببینند گزینه دوم را انتخاب کردیم. در این ترکیب آقای مدیری انتخاب خیلی ویژه‌ای بود برای ما؛ در حالی که چند پیشنهاد بازی دیگر هم داشتند در آن زمان، در نهایت محبت کردند و فیلم ما را انتخاب کردند و به‌نظم اتفاق خیلی خوبی هم بود برای فیلم.

**بعد از تماشای «درخت گردو» خیلی‌ها معتقدند مهدویان هر روز پیش‌تر از «دایکو-درام» فاصله می‌گیرد و بعد از «لاتاری» با این فیلم، رسماً سینمای فیکشن و داستانی را انتخاب کرده‌است. باتوجه به کپشن اول فیلم و داستان واقعی پشت این روایت، چه اندازه به‌اصل ماجرا وفادار بودید؟ چه اندازه داستان را وارد کردید؟ اساساً کدام سمت سینما برایتان مهم‌تر است؟**

این از آن چیزهایی است که من نباید در مورد آن اظهار نظر کنم. من رویه‌ای دارم برای فیلم‌سازی خودم. در هر پروژه‌ای متناسب با حال خودم با قصه‌ای که دارم و حرفی که می‌خواهم بزنم شیوه‌ای را انتخاب می‌کنم. یک روز می‌شود «لاتاری»، یک بار «ماجرای نیمروز»، و بار دیگر «ایستاده در غبار». حالا این فیلم هم، «درخت گردو» با سر و شکل خودش ساخته شده‌است. نمی‌توانم بگویم چه‌قدر از شیوه فیلم‌سازی خودم فاصله گرفتم یا مثلاً آغاز یک راهی است که قرار است این شکلی باشد. نه واقعاً. خیلی برای خودم برنامه‌ریزی این فرمی ندارم. اما در مورد واقعی بودن این قصه. به‌هر حال این فیلم بر اساس و با الهام از یک داستان واقعی است. قطعاً خیلی جاها به‌خاطر درام و به‌خاطر پرداخت داستانی درست برای تبدیل شدن به یک فیلم سینمایی قابل دیدن روی پرده سینما، خیلی از موضوعات دست‌کاری شده و تغییر کرده است. من اصولاً خیلی عین واقعیت پیش نمی‌روم. حتی در فیلم‌های با سر و شکلی مستندتر هم من داستان را به نفع درام تغییر داده‌ام. هیچ‌وقت همچنین دغدغه‌ای نداشتم که فیلمی بسازم عین به عین واقعیت. شخصیت‌هایی اضافه می‌شوند. شخصیت‌هایی کم می‌شوند. بخش‌هایی از ماجرای واقعی خلاصه می‌شود. چون داستان واقعی در جزئیات زیاد وبی شکل است. برای اینکه شکل پیدا کند و ساختارمند شود نیازمند بازآفرینی است. و طبیعتاً در یک فیلم سینمایی همه‌چیز به نفع این باید باشد که داستان به خوبی تعریف شود و تماشاگر احساس عمومی واقعه‌ای را که مستند بوده است به خوبی درک کند. اینجا هم تلاش بر این بوده که آن احساس به بهترین شکل ممکن منتقل شود.

**بعد از فیلم‌هایی که هر کدام‌شان سختی‌های خودش را داشته‌و در زمان خودش فیلم پرچالشی بوده‌است حالا این بار به سراغ تجربه‌ای جدید رفته‌ای. رفتن در دل صحرا و بیابان و کار کردن با حیوانات وبچه‌ها چه تأثیری روی مسیر پروداکشن در این فیلم داشت؟ چقدر حضور بچه‌ها تمرکز شمار اسر صحنه می‌گرفت و تمرین‌ها و مراقبت از آنها چطور شکل گرفت؟ شما دست کم سه کودک زیر ۷ سال در فیلم دارید. که وسط یک داستان غم‌انگیز با دیا لوگ‌های غم‌انگیز قرار بود بازی کنند. برای آسیب ندیدن آنها چه کردید؟**

من در این فیلم سه تا موقعیت و وضعیت سخت داشتم. یکی مسأله زبان بود که به‌هر حال موضوع بسیار مهمی بود. اغلب سکانس‌های فیلم باید به‌زبانی گرفته می‌شد که نه من خوب

می‌فهمیدم و نه بازیگر نقش اصلی. درحالی‌که لازم بود این‌ها را خیلی خوب درک بکنیم و اجرا کنیم. در عین حالی‌که بازیگر باید روند و استمرار حسی نقشش را حفظ کند هم‌زمان باید به یک زبان دیگری هم حرف می‌زد که کار بسیار دشواری بود. چالش جدی دیگر مسأله استفاده از حیوانات بود. ما در سکانس‌های زیادی مسأله حیوانات را داشتیم. حیواناتی که باید مصدوم و آسیب‌دیده می‌بودند. ما نمی‌خواستیم به آنها آسیب بزنیم، برای همین تمهیدات فراوانی سنجیده شد. از استفاده از داروهای مختلف مجاز برای حیوانات تا استفاده از جسد حیواناتی که در پرورشگاه‌های حیوانات مرده بودند و باید معدوم می‌شدند. ما این‌ها را تهیه می‌کردیم و از آنها استفاده کردیم. چالش سوم هم کار با بازیگر کودک بود که بسیار صحنه‌های سختی را باید بازی می‌کردند. و سن‌شان را هم نباید خیلی بالا در نظر می‌گرفتیم، چون میزان تأثیرگذاری از بین می‌رفت. این مسأله باعث می‌شد با گرفتاری‌هایی روبه‌رو باشیم. در قدم اول بسیار مشکل داشتیم تا ببینیم چه کسانی می‌توانند برای این نقش‌ها مناسب باشند. ما حدود ۸۰۰–۷۰۰ کودک را تست زدیم. آنها حتماً باید کرد می‌بودند و به زبان خاصی حرف می‌زدند. تا بالاخره به این سه بازیگر اصلی کودک رسیدیم و نگرانی دیگری که راجع به بچه‌ها داشتیم این بود که به لحاظ روحی آسیب نبینند در طول فیلم. هم به‌لحاظ جسمی هم روحی ما مراقب آنها بودیم تا آسیب نبینند. حتی در صحنه‌هایی که بچه‌ها دیا لوگ‌های سنگینی دارند ما تلاش کردیم در تمرینات بار منفی و روانی آن دیا لوگ را خشتی کنیم تا بچه‌ها زمان بازی خالی از آسیب‌های آن دیا لوگ‌ها باشند.

**ماجرای من با «درخت گردو» این است که این فیلم یک روایت از داستانی واقعی در سی سال پیش نیست. از تماشای این فیلم، روح زمانه و دغدغه‌های امروز مردم و این جغرافیا را حس می‌کنم. بخصوص با پایان‌بندی وار جاع به دخترهای دانشجوی پشت پیا نو و اساساً مردم این زمانه که خیلی پیوند گذشته و امروز این کشور است. می‌خواهم بدانم خودتان در باره این فضا و انتخاب به چه چیزهایی فکر کردید؟**

همه این‌هایی که می‌گویی وجود دارد. اگر این فیلم و این داستان برای من پیوند عمیقی با زندگی امروزمان نداشت اصلاً نمی‌ساختم. هیچ‌کدام از فیلم‌هایی را که ساختم فاقد پیوند با زندگی امروز نمی‌دانم. اصولاً حرف‌زدن در مورد موضوعات تاریخی حتی تاریخ معاصر بدون لحاظ کردن و دیدن اثر آن در زندگی امروز از نظر من بی‌فایده است. البته شاید بهتر باشد بگویم دست‌کم علاقه من نیست. برای من کافی نیست بخواهم فیلمی بسازم در مورد قصه‌ای که اتفاق افتاده و تمام شده و اثراتش به امروز ما نرسیده. هر قصه‌ای که کار می‌کنیم باید این ویژگی را داشته باشد و اگر من این قصه را تصمیم گرفتم کار کنم از روز اول قائل به این بودم که این داستان پیوند عمیقی با زندگی امروز ما دارد و ما موظفیم آگاه باشیم، نسبت به آن بدانیم و به تأثیراتش فکر کنیم. البته بتدریج در طول ساخت فیلم اتفاقاتی افتاد که این احساس را در ما قوی‌تر کرد. احساس کردیم چقدر این فیلم روز به روز مناسب‌تر می‌شود برای فضای امروز ما. امروز که جامعه ما روزهای تلخی را سپری می‌کند بیش از هر زمان دیگری شاید دیدن این فیلم مفید و مؤثر باشد و همه دلخوشی من کارکرد امروزی فیلم است.

**تصویر آینده محمد حسین مهدویان چگونه‌است؟ می‌دانم یک وقتی دوست داشتی فیلم کودک بسازی اما درگیر فیلم‌های جنگی و سیاسی شدی، حالا یک درام انسانی ساخته‌ای، قبل‌ترش یک عاشقانه-اجتماعی. منتظر چه چیزی باید باشیم؟ احوالات شخصی خودت چیست؟ به کجاها فکر می‌کنید و چه کاری در برنامه آینده قرار گرفته؟**
بعد از این همه فیلم سخت، خیلی دوست دارم یک کمدی بسازم. یا یک فیلم کودک. یک موزیکال برای بچه‌ها. یا یک فیلم پلیسی-معمايي جذاب. نمی‌دانم شرایط ساخت کدام‌یک مهیا می‌شود ولی واقعاً نیاز دارم که همین قدر جدی فضای کارم را عوض کرده و تجربه‌ای متفاوت بکنم. برای اینکه انگیزه‌هام باقی بماند و همچنان کار کردن برایم جذاب بماند. دارم تلاش می‌کنم در یکی از این سه گونه کار تازه را برنامه‌ریزی کنم و امیدوارم هر سه آنها پیش بیاید. دوست ندارم کار بد یا ضعیف بکنم. می‌خواهم اگر در آن حوزه‌ها هم وارد شدم یک کار درجه‌یک و خوب بکنم. حالا تا چقدر خدا کمک کند و موفق باشم. ■